



ردپای خاطرات

✍️ **رؤیا قره‌مانی**

یاد روزهایی که عاشقت بودم بخیر، یادت هست آن شکوفه باران بهار را که زیر نم‌نم باران چگونه بلور شیشه‌ای قلبم در عمق معنای چشمانت به بلوغ رسید و حال بعد از تو، من، تنها احساس لطیف و مهربان آن روزهای دلواپسی‌ات را دوخته‌ام به لباس دلتنگی‌هایم تا در نبودنت آن را کودکانه به تن کنم و سرشار از بودنت شوم.

دلم برای همه لحظه‌های با هم بودن تنگ است، بعد از تو من در خود سوختم و کسی شکستم را ندید، اشک ریختم و فقط تظاهر کردم که هستی. ساده بگویم دلم برای چشمانت، برای تابستان دستانت، برای خنده‌هایت تنگ است.



✍️ **طاهره شفیعی**

دوباره این دل ساده پر از احساس واهی شد نگاهت می‌کنم اما تو تسلیمم نخواهی شد من از این عشق می‌ترسم، من از دست خودم سیرم تو را عاشق نمی‌بینم، ولی در پای تو گیرم کنارت جای من خالیست، من خالی‌تر از هیچم ندارم دردی از بودن، به درد عشق می‌پیچم نگاهم کن فقط یکبار، امشب از تو می‌سوزم دو چشم بی‌گناهم را به چشمان تو می‌دوزم بزن خاکستم کن ای تو خورشید پر از فردا غروب من طلوع تو، تماشا کن همین حالا



یک جرعه آب انار

✍️ **سارا صاحب**

ببین!

از آب حیات تنها یک جرعه برایم مانده

یادم هست اولین ستاره‌ای که یافته بودم را چگونه در آغوشم می‌فشردم.

یادت می‌آید گفتند وقتی از زمین برگشتی، اگر هنوز

بالی روی دوشت بود، ستاره‌ای به تاجت خواهیم بخشید؟

آب حیات را تو بنوش!

تاج من یک نشان کم دارد....

بنوش که جاودانگی شایسته‌ی توست

با شاید تو شایسته‌ی جاودانگی...!

تقدیم به مادر عزیزم

✍️ **عسل امیرزاده**



زمانی‌که پا به این دنیای فاکی گذاشتم، اولین کسی که دست نوازش را امساس کردم، کسی نبود جز مادر. آری کسی که شیر پاکش شد وعده‌ی روزانه‌ام و نوای دلنشینش لالایی‌های شبانه‌ام.

ای مادر، چگونه و چه چیزی را تقدیمت کنم که لیاقت زمت‌های بیکران تو را داشته باشد. مادر، چگونه فراموش کنم شب‌هایی را که مانند پروانه دور و برم بودی و مانند شمع‌ی سوختنی تا روشنایی بفش شب‌های تارم باشی.

واژه‌ی مادر بسیار پرمعناست و همه در تو خلاصه می‌شوند. مادر می‌داند که تو تنها تکیه‌گاه زندگی‌ام بوده و هستی و کسی بودی که از شادی‌های زندگی‌ات گذشتی تا شادی را به زندگی‌ام ببفشی. پس من چگونه فراموشت کنم، ای اولین و زیباترین واژه‌ی مرفم.

ای کسی که دست‌های پینه بسته‌ات و چشم‌های بارانی‌ات هر لحظه به سوی آسمان می‌ره شده تا دعایت بدرقه‌ی قدم‌هایم در زندگی باشد، چگونه تو را توصیف کنم که شایسته‌ات باشد.

ای کسی که خداوند بهشتش را زیر قدم‌هایت گذاشته، دقت‌رت چیزی ندارد تقدیمت کند که لایق مادر بودنت باشد. جز اینکه بگویم ای عاشقانه‌ترین واژه، روزت مبارک.

عشق فروشی

✍️ **عالیه جهان‌بین**



«قسمت سوم»

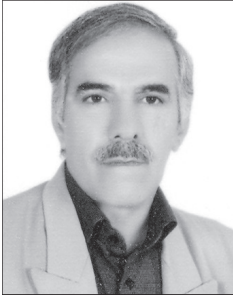
شخصه اولین مهمون افتخاری رو که شما باشین دعوت کنم. حالا پرسنس خانم، دعوت من رو قبول می-کنین؟ با اندک خنده‌ای گفتم: حتما میام. به هیچ عنوان این مهمونی رو از دست نمی‌دم. خیلی دلم می‌خواد ببینمت. و ادامه دادم: حالا این مهمونی چه موقع است؟ پویا که خوشحالی در صدایش مشهود بود گفت: هفته آینده. ترانه دلم می‌خواد حتما بیای. خیلی دلم می‌خواد بدونم چه شکلی شدی. با لحن خنده آمیزی گفتم: خیلی زشت شدم. بنییم بهتره. می‌ترسم از اینکه دعوتم کردی پشیمون بشی. هر دویمان از این حرف من خندیدیم. بعد از کمی تعارف دوخافظی کردیم. امروز عجب روز خوبی بود. مثل اینکه دنیا داشت بامان آشتی می‌کرد. خیلی سریع از پله‌ها پایین آمدم و دیدم حرفهایم متوجه شدم عمه شیرین مادر پویاست. می-مادر برگشته و دارد با تلفن صحبت میکنده. از لایلا-ی حرفهایم متوجه شدم عمه شیرین مادر پویاست. می-توانستم حدس بزنم دلیل صحبتشان چیست. لحظه‌ای به فکر فرو رفتم. (یعنی من اولین مهمان دعوت شده بودم؟)

تلفن مادر تمام شد و هر دو با هم گفتم: پویا برگشته. هر دو خندیدیم. دست مادرم را گرفتیم و با لحنی شاد گفتم: خیلی خوشحالم. مامان نمی‌دونی چقدر منتظر لوس بازی‌هاش بودم. هر چند اون دیگه بچه نیست. الان باید بیست و پنج ساله باشه. مامان فکرشو بکن اون الان دیگه به مهندس. آقای مهندس پویا لطیفی. خیلی جالبه.

مادر که از لحن صحبت کردنم تعجب کرده بود گفت: ترانه حالت خوبه؟ اگه اون بزرگ شده، تو هم بزرگ شدی. تو الان نوزده سالته. درسته همه منتظر اومدنش بودیم ولی حواست رو جمع کن. اون الان به مرده و تو به دختر. می‌دونی اگه بابات...

با اندک عصبانیتی گفتم: وای مامان می‌دونم... اینا رو ول کن. بگو واسه امشب چی بیوشم؟

ادامه دارد



بیچاره پینتر، ۳۵ دقیقه بعد!

– به زیر زنج دست کرده ستون!

آقای مترجم و کارگردان اثر پینتر، متأسفم که هنوز هجو را نمی‌فهمی، گفתי که من متن را نخوانده‌ام، منظور ترجمه‌ی شماست؟ من قبولش ندارم، شما چند ماه رفتی انگلیس، مترجم شدی؟ آنهم بر گردان یک اثر هنری، درضمن من اجرای شما را دیدم یعنی هرچه توان در ترجمه و کارگردانی داشتی، مگه قراره هرکی نمایشی می‌بینه منتش هم بخونه! تو، نوی متن پریدی و ناقص و بی‌یال ودمش کردی، به نظرهست که میگه: نوی کار مدرن اگه به کلمه شنیده نشه، مشکل میشه اون کار را فهمید، یعنی اینقدر تو کار مدرن پیچیدگی هست که یک واژه میتونه مفهوم را عوض کنه! یکی ازمنتقدان هوادار درنقد خود آورده: « تأثیر اجرای کاملی از متن اصلی آن بود - تنها در یکابردن بعضی الفاظ رکیک با متن اصلی تفاوت داشت - که البته بطور مناسبی توسط مترجم معادل های مناسب ترکه ضربه ای بکار نزنه و از طرفی مطابق با شأن بینندگان باشد جایگزین شده بود» (نقد ۶ پیشاپور ۹۱/۲/۱۸)

اگه گفتم برشی از متن، حتم دارم که پینتر کارش اینقدربی سراسمان نیست. گفتی: عنوان نمایش یک ترم شناخته شده‌ی علوم سیاسی است، بهرحال این یک نظریه است که توسط یک نظریه پرداز مطرح شده، من با شهامت گفتم نمی‌دونم چه کسی اونو برای اولین بار مطرح کرده! این ایرادی داره؟

تو قدری آزادگی نداری که حتا از گفتن نام نشریه‌ای که نقد مرا منتشر کرده طفره رفتی ، چرا؟ چون وقتی اون نقد را بخوانند، پی می‌برند، کی سفسطه می‌کنه! برای اطلاع خوانندگان این جمله را دوباره نقل می‌کنم: « - چه کسی نظم نوین جهانی را برای اولین بار مطرح کرد، که دسئامیه‌ی پی-ینتر شد، نمی‌دونم ،رئیس‌جمهور آمریکا یا کس دیگه بود، پینتر این جور ترها را در آثارش نقد می‌کنه، دهکده‌ی جهانی، مارشال مک لوهان، جنگ تمدنهای، هان لیتنون، شاید اگه به گوشش رسیده بود، گفتگوی تمدنهای محمد خاتمی.» (روزنامه طلوع، شماره، ۱۳۳۱، ۹۱/۲/۱۳)

با این نقل خوانندگان خواهند فهمید، چه کسی صادقانه حرف میزنه! در اندیشه‌ی ایرانی، زایش تمام ناسامانی‌ها، دروغ است.

در آثار پینتر، شخصیت پردازی نمودی کم‌رنگ دارد، وازرسیدن به ابعاد پیچیده شخصیت اجتناب شده! و این وقتی که شما گذاشتید تا به روانشناسی شخصیتها بپردازید و از روانشناسان کمک گرفته اید، بیهوده بوده، از این سه پرسوناژ، یکی چشم و دست بسته روی صندلی است و توسط دو نفر دیگربطورغیر مستقیم به ما معرفی می‌شود، آن دوتا هم بازجویند که یکیش مهربونه و دیگری خشن، بیشتر از این هم ما چیزی نمی‌دونم ولازم هم نیست! مهم چالشی است که بین این اشخاص بروز می‌کنه، یعنی نمایش یر محور شخصیت نیست.

هواداران هم تصور شما را بیان کرده اند: « رویسنده با آفرینش سه شخصیت در آسمان نمایش خود می‌کوشد پیرو رویداد اصلی نمایش، شخصیت پردازی مناسبی داشته باشد وهر کدام از این سه تن را نماینده‌ای از آنچه ما به عنوان نماد و نشانه برای درک مفهوم اصلی این اثرو ربط آن با لایه پنهان متن یعنی نقد دموکراسی در جهان امروز می‌باشد پیش روی ما قرار می‌دهد.» (نقد۵ پیشین)

در پاسخ به ایشان، می‌گویم: شخصیت در ساده ترین تعریف: عبارت است از فردی با ویژگیهای خاص خود که به لحاظ این صفات از دیگران مستناست مثل هملت، اسفندیار، ادیب، ویلی لومان(مرگ پینه وړ، آلتورمیلر) شخصیت کسی را نمایندگی نمی‌کند! اگر حرف اصلی نمایش در لایه پنهان متن است. چرا شما، با تحلیل آشکارش نگردید، تا به درک درست متن پی ببریم؟ درادامه گفتید: « صحبت در باره پینترنمایش نظم نوین جهانی نیاز به ساعتها فرصت وبحث و گفتگوی فراوان دارد.»انتخاب متن توسط کارگردان که از قضا خود نیز مترجم آن است؛ به عمد ویا در نظر گرفتن جمیع جهات وشرایط موجود جامعه‌ی جهانی صورت پذیرفته است! « (پیشین)

ودلیل این ادعا را مشخص نساختی،باید تحلیلی از اوضاع امروز جهان می‌کردی تا مخاطب، داوری کند؛ مثنل به دلیل اوضاع سوریه یا تحریم ایران یا پیروزی خاتم سوچی یا طرح ریاضت اقتصادی یونان، یا ادعای امارات آ این متن انتخاب شده، با شعار که نمیشه تحلیل کرد! درادامه گفتید: « خوانش کارگردان از اثروتلاش او و بازیگرانش برای ارائه آنچه آنان به عنوان تحلیل خود از شخصیت ها واز کل نمایش و در یک کلام نشان دادن زندگی درونی شخصیت ها وکلیت نمایش به مخاطبین می‌باشد» (پیشین)

خوب باید توضیح میدادی که مثنل: آقایی که روی صندلی نشسته وبشتش به تماشاجای است، باید چگونه زندگی درونی اش را بدید!

در ادامه گفته اید:« تلاش بازیگران برای رسیدن به یک بازی روان وبه دور از غلو های غیر منطقی که در راستای ایجاد ارتباط تنگاتنگ با مخاطب و البته مناسب با شیوه اجرایی می‌باشند وریتم کند و تمپوی بالا هم در بازی هم در کلیت اجرا، حرکت زیاد وجابجایی کم، عکس العمل های انفجاری در برخی صحنه ها و حتا نور، بکار گیری حس بویایی کلامسه‌ی مخاطبان و استفاده از نماد ها ونشانه ها دراکسوار صحنه، لباس ها ورنگ ها و در یک کلام استفاده‌ی خاص کارگردان از عناصر اجرا و همه و همه در راستای شیوه اجرایی مختص این اثر است» (پیشین)

شما گفتید: تلاش بازیگران برای رسیدن؛ پرسشی که من از شما دارم، آیا این تلاش به هدف رسید؟ من هیچ ارتباطی تنگاتنگی ندیدم! ونگفتنی مناسب چه شیوه اجرایی، اینجا شیوه را مطرح نکردی و درجای دیگر گفته‌ای:« اسکندری سعی دارد، تا با ایجاد فضای رئالیستی، بازیگرانش را در شرایطی قرار دهد که واکنش های آنان نسبت به محیط طبیعی باشد»

نمی‌دونم ، معنی این جمله را نمی‌دونم ! توانست فضای رئالستی برای بازیگرانش ایجاد کند؟ یا زرم‌نم لال نه؟ شما، تمرین را دیدید، نه اجرا! حالا اگر اجرا را دیده بودی، دیگه چی می‌شد؟ حرکت زیاد وجابجایی کم کجای کار نمود پیدا می‌کند؟ عکس العمل های انفجاری ریتم کند و تمپوی بالا کجای کاراست؟ نماد و نشانه در کجای اکسواراست، تو این نور کم وفضای تاریک، چگونه این چیزهایی که تو دیدی من ببینم؟ شما باید آگاهیت را از این نمایش به دیگران انتقال دهی، تا دیگران هم با این کار سترگ آشنا شوند! وبه لایه های پنهان من پی ببرند، شما هر چه اصلاح تئاتری بلد بودی بکار بردی، تماشاگرانی که با این اصطلاحات آشنا نیستند، چه کنند؟

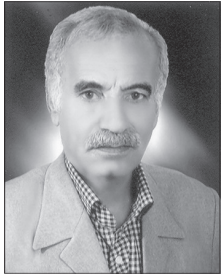
گفته اید:« آنچه در مورد این نمایش واضح ومشخص می‌باشد، این است که کارگردان سعی دارد با آنچه نور پردازی خاص و البته رو به بازیگرنقش مهم و تماشاگران و جیش مخاطبان همسو با بازیگر نقش مهم و رو در روی کارکترهای دو بازجو، در یک کلام قرار دادن تماشاگران به صورت نسی در شرایط خاص کارکترمهم عرصه را بر تماشاگران خود تنگ کند وبه نوعی آنان را در شرایط منتهم قرار دهد و آنان را واردرد به درک شرایط موجود، یعنی به نوعی به اندیشه و داشتن مخاطبان نسبت به اتفاقات نمایش. در نهایت ازآقای امین اسکندری به خاطر انتخاب به جای متن و خوانش درست از آن و تلاش او برای هدایت درست اثرو هر سه بازیگر برای تلاش و دقت در خلق لحظات تا تیر گذارو مناسب با شیوه اجرایی تقدیر نمایم.» (پیشین)

بازهم کارگردان سعی دارد! نمی‌گوید به نتیجه رسیده، با نعوذ بالله، نرسیده؟! بخاطر درک شرایط منتهم وشرایط موجود، با نور، چرا می‌خواهد عرصه بر تماشاگر تنگ کند؟ منظورینه که می‌خواد تماشاگر را شیر فهم کنه؟ حس بویایی را با نفت بکار گرفت، حس لامسه را چطور؟ در جایی گفتی:« پینتر این نمایش را در ۱۹۹۱ بعد از حمله آمریکا به عراق نوشته و متأثر از آن حادثه‌است» (پیشین) البته این پاراگراف از شما نیست، نمی‌از متن شما وه تن ازنقد نویسان بر این کار، سرفت ادبی است. پس شما قبول دارید که این متن مربوط به آن حادثه است، اول که جنگ آمریکا وعراق نبوده، بلکه جنگ متحدین با عراق برای آزادی کویت، با مجوز شورای امنیت، بود، اگر نقد ۴ را می‌خواندی متوجه‌ی اشتباه خود، می‌شدی، می‌دونم که خیلی تمایلی به خواندن نداری، چون نقدی که من، روی « خنکای ختم خاطره» نوشتم سه ماه بعد به اصرار من خواندی، با اینکه یکی ازاضعای آن کاربودی! با توجه به نظر شما، شرایط نوشته شدن متن، با امروزه که اینکار اجرا شده، ۲۱ سال فاصله داره، پس شرایط موجود نیست! بعد از کارگران بخاطر درک درست انتخاب متن با شرایط امروز، وخوانش درستش ازمتن تشکر می‌کنی! بین عزیزم، وقتی میکن خوانش درست ازمتن، یعنی یک متنی که منتشر شده وعده‌ای اثرا اجرا کردند و یکی از اجراها تحلیل درستی داشته و حق مطلب را ادا کرده! پس متنی که توسط یک شخص ترجمه شده وما به ازا ندارد، کسی دیگه هم اجراش نکرده که شما قضاوت کنی، چگونه میگویی خوانش صحیح، حالا اگر به زبان انگلیسی یا زبانهایی که این متن ترجمه شده آشنا بودی می‌توانستی این ادعا را داشته باشی، آنهم نه در متن های « پلورالیستی»، شما متولی نمایش این شهری، منم به این خاطر نقد شما را برای پاسخ انتخاب کردم، چون باید یک سرو گردن از بقیه‌ی ی نقد نویسان بر اینکار بلندتر باشی! در تحلیل شعار نده، دلیل بیاباگر(نقد۳) را خوانده باشی متوجه‌ی منظورم می‌شوی، برای رسایی مطلب، دلال و مدلول می‌آورد، « به عنوان مثال، در طراحی بروشور- وبوسترعبارت (نظم نوین جهانی» علاوه بر انتقال مفهوم مورد نظر، همان نظم جهانی است که جلوی چشم کسانی را گرفته» (۹۱/۲/۱۱ پیشین)

متنی که ترجمه می‌شود باید به وزارت ارشاد ارائه شود وصاحب نظران روی آن نظر بدهند و اگر قابل انتشار بود، منتشر شود ودر اختیار علاقه مندان قرار گیرد بعد می‌تواند اجرا شود.

ادامه دارد....

محمد رجبی، ۹۱/۲/۲۱



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی – هنری: محمدعلی اصلاح پذیر